

«تأملی بر نسبت خاطره‌نویسی و تاریخ‌نگاری در بستر کوردستان» گفتگو با معروف کعبی

تهیه و تنظیم: جمیل رحمانی



مقدمه

در سال‌های اخیر، سپهر سیاسی-فرهنگی دیاسپورای روژه‌لات کوردستان با رشد چشمگیر انتشار خاطرات سیاسی فعالان دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ خورشیدی به زبانهای کوردی و فارسی مواجهه بوده است. این متون، که از سوی زنان و مردانی به نگارش درآمده‌اند که سال‌های جوانی خویش را در مبارزه علیه رژیم‌های پهلوی و جمهوری اسلامی سپری کرده‌اند، نشانه‌ایست از تداوم مبارزه‌ی آن‌ها در شکلی جدید. خاطره‌نویسی این نسل به دلیل مشارکت فعال در انقلاب ۱۳۵۷ و مقاومت مسلحانه در برابر دولت مرکزی، ورای انگیزه‌های فردی، به مثابه گُنجی فرهنگی-سیاسی قابل تحلیل است که متریال‌هایی برای بازسازی حافظه‌ی جمعی و تاریخ‌نگاری انتقادی یک دوره مهم از تاریخ روژه‌لات را نیز فراهم می‌آورد.

علاوه بر این، اهمیت این متون در آن است که در بستری تاریخی و سیاسی تولید می‌شوند که با کمبود جدی منابع مکتوب، در ارتباط با مبارزات احزاب روژه‌لات پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، روبه‌رو هستیم. و علی‌رغم وقوع رخداد‌های مهم و بعضاً تراژیک در بستر سیاسی کوردستان، هم‌چنان خلاء قابل توجهی در زمینه‌ی تولید روایت‌های خودبنیاد و بازاندیشانه از گذشته وجود دارد.

اگرچه خاطره، همواره روایتی فردی است، اما در فرآیند اشتراک‌گذاری، جایگاهی اجتماعی می‌یابد. خاطرات فردی، در برخورد با یکدیگر، میتوانند به شبکه‌ای از روایت‌های درهم‌تنیده بدل شوند که حافظه‌ی جمعی را شکل دهند و تکه‌های پراکنده‌ی تجربه‌ی تاریخی را به یکدیگر پیوند زنند. بدین‌ترتیب، خاطره‌نویسی نه‌تنها روایت شخصی بلکه گامی در جهت شکل‌دهی به گفتمان‌های جمعی پیرامون گذشته است و همین خصیصه، آن را به منبعی غنی برای تاریخ‌نگاری نیز تبدیل می‌کند.

با این‌همه، مرز میان خاطره و تاریخ می‌تواند عرصه‌ای مناقشه‌برانگیز باقی بماند؛

به بیان دیگر، پرسش از این که چه چیزی «تاریخی» تلقی می شود و به خاطره تعلق ندارد، و چه چیزی را نمی توان از خاطره به تاریخ منتقل کرد، همواره قابل طرح است. تاریخ نگار انتقادی در این نقطه می تواند با به کارگیری روش های تحلیلی، خاطرات را از ساحت تکرار و اسطوره سازی رهایی بخشد و امکانی برای گشودن افق های تازه فراهم آورد. چنان که پل ریکور هشدار می دهد، خاطره همواره مستعد آن است که به «گذشته ای که نمی خواهد بگذرد» بدل شود؛ و این، همان گذشته ای است که می خواهد در هیئت شبیح ظاهر شود: همه جا هست و هیچ جا نیست.

مصاحبه پیش رو با دکتر معروف کعبی^۱ با هدف بررسی انتقادی ژانر خاطره نویسی سیاسی در روژها لات کوردستان و نسبت آن با تاریخ نگاری انجام شده است؛ پژوهشگری که هم در حوزه ی خاطره نویسی و هم تاریخ نگاری آکادمیک، فعالیت داشته است. او دارای مدرک دکتری تاریخ از دانشگاه سنت اندروز است و سابقه ی تدریس تاریخ و فرهنگ خاورمیانه در این دانشگاه را دارد. او در حال حاضر پژوهشگر مدعو در مرکز خاورمیانه در دانشگاه اقتصادی و علوم سیاسی لندن است. او نویسنده کتاب ها و مقالات پژوهشی متعددی است که به زبان انگلیسی منتشر شده اند^۲. از جمله آثار او می توان به کتاب «شکل گیری جامعه مدرن کورد در ایران: مدرنیته، مدرنیزاسیون و تغییر اجتماعی، ۱۹۲۱-۱۹۷۹» منتشر شده در سال ۲۰۲۱، و کتاب «کوردستان ایران تحت جمهوری اسلامی: تغییر، انقلاب و مقاومت» منتشر شده در سال ۲۰۲۵ از سوی انتشارات I.B. Tauris اشاره کرد. علاوه بر این آثار، او خاطرات شخصی خود را نیز به زبان کوردی در دو جلد با عناوین «دهشتی داری» و «ئه قین و قین» (عشق و نفرت) منتشر کرده است؛ متونی که در تقاطع تجربه ی زیسته و بازاندیشی تاریخی قرار می گیرند.

1 - Marouf Cabi

2 - <https://www.researchgate.net/profile/Marouf-Cabi/research>

اجازه دهید گفت‌وگو را با پرسشی درباره تفاوت میان تاریخ‌نگاری و خاطره‌نویسی، به‌ویژه خاطره‌نویسی سیاسی، آغاز کنیم. در سال‌های اخیر، خاطره‌نویسی توسط کسانی که در سال‌های قبل و بعد از انقلاب در کردستان وارد فعالیت‌های سیاسی شده‌اند، رو به افزایش بوده است. در بسیاری موارد، با آثاری مواجه‌ایم که هم خاطره‌نویسی و هم تاریخ‌نگاری‌اند. به نظر می‌رسد مرز میان این دو حوزه نادیده گرفته شده و مخاطب ممکن است خاطرات یک شخصیت مبارز سیاسی را به‌عنوان سند یا واقعیت تاریخی تلقی کند، بدون آنکه به تمایزهای بنیادین این دو ژانر آگاه باشد. لطفاً تعریفی مختصر از تاریخ‌نگاری و خاطره‌نویسی سیاسی ارائه دهید تا بتوانیم بر پایه آن به سایر پرسش‌ها بپردازیم.

تاریخ‌نگاری و خاطره‌نویسی را می‌توان از زوایای گوناگونی تعریف کرد. در اینجا تلاش می‌کنم این دو را در پیوند با یکدیگر توضیح دهم. به‌طور کلی، تاریخ ابزاری برای درک گذشته و شناخت پیوند میان گذشته و حال است؛ در حالی‌که خاطره‌نویسی بیان تجربه‌ی فردی در آن فرایند، توسط او یا از نگاه او است. این تعریفی بسیار کلی است، اما می‌تواند پنجره‌ای برای رسیدن به نگاهی گسترده‌تر و قانع‌کننده‌تر بگشاید.

تاریخ‌نگاری به‌عنوان یک رشته‌ی علمی، دارای روش‌ها و اصولی است که شالوده‌ی کار تاریخ‌نگار باید بر آن‌ها استوار باشد. «علمی» بودن رشته‌ی تاریخ، دارای معنای یکسان با علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی نیست. پرسش «تاریخ چیست؟» و تعریف موضوعات مهمی همچون بی‌طرفی، جانبداری، نقش فرد در تاریخ، عینیت تاریخی، تعریف فاکت و سند، اخلاق، احتمالات و غیره، همواره از موضوعات مجادله‌برانگیز، کتاب‌ها و کنفرانس‌های تاریخی بوده‌اند. علمی بودن تاریخ، دلالت بر تحقیق همه‌جانبه و مسئولانه‌ی یک پدیده‌ی تاریخی دارد؛ جایی که تاریخ‌نگار می‌کوشد در بررسی یک رویداد تاریخی، با مجموعه‌ای از علل، پیامدها و بازیگران، خود به محور روایت تبدیل نشود. او آن‌ها را در بسترهای تاریخی خود قرار داده و بدون در نظر گرفتن آن بسترها،

توضیح تفاوت ادوار، تفاوت در ایدئولوژی‌ها، افکار، عملکردها و نیز مقایسه‌ی دو شخصیت در دو بازه‌ی زمانی یا دوران متفاوت، ناممکن می‌شود. تاریخنگار، فاکت‌ها را به‌صورت درست نمی‌پذیرد و باید معتبر بودن یا نبودن آن‌ها را در ارتباط با فاکت‌های دیگر نشان دهد. نکته‌ی دیگری که می‌توان افزود، خطر تعمیم‌دادن یک رویداد یا فاکت و تبدیل آن به سندی برای اثبات یک نظریه، یا تبدیل آن به الگویی تاریخی است. آنچه بسیاری آن را «قانون تاریخی» می‌نامند، در واقع اغلب با «الگو» اشتباه گرفته می‌شود. تعریف تاریخ همواره از جمله وظایف تاریخ‌نگاران بوده است. برای نمونه، میرخواند و شرف‌خان بدلیسی، به ترتیب در سده‌های پانزدهم و شانزدهم، کتاب‌های خود را با تعریفی از تاریخ آغاز می‌کنند؛ تعریفی که آن را علمی در جست‌وجوی حقیقت و، به‌قول شرف‌خان، «فضل» می‌دانند.

به این توضیحات می‌توان مطالبی را افزود؛ اما پرسش این است که تاریخ‌نگار چگونه می‌تواند از عهده‌ی این وظایف برآید؟ در اینجا است که آموزش و تمرین تاریخ‌نگاری، و تاریخ به‌عنوان یک رشته‌ی علمی، معنا پیدا می‌کند. برای مثال، هدف دوره‌ی دکتری در رشته‌ی تاریخ، ارتقای پژوهشگر به سطح یک تاریخ‌نگار آموزش‌دیده است؛ فرآیندی که از طریق درگیر شدن پژوهشگر با یک مسئله‌ی تاریخی و پرورش پایان‌نامه‌ی او تحقق می‌یابد. اما این هنوز پایان راه نیست؛ بلکه آغاز کار یک تاریخ‌نگار آموزش‌دیده است، و پرسش‌هایی همچون «تاریخ را چگونه باید نوشت؟» همواره پابرجا می‌مانند.

البته، این به بدان معنا نیست که تنها تحصیل‌کردگان تاریخ در دانشگاه‌ها می‌توانند تاریخ بنویسند. ما این سخن گرامشی را بسیار شنیده‌ایم که «همه روشن فکر هستند به این معنا که همه دارای توان فکری‌اند، اما همه از نظر کارکرد اجتماعی روشن فکر نیستند». با الهام از این سخن، می‌توان گفت که همه تاریخ‌نگارند، زیرا دارای حافظه‌ی تاریخی و اجتماعی هستند و برای اثبات گفته‌هایشان به تاریخ مراجعه می‌کنند. اما همه از نظر کارکرد اجتماعی، تاریخ‌نگار نیستند. بسیاری از کسانی که تاریخ نوشته‌اند، الزاماً آموزش

دانشگاهی نداشته‌اند، اما هر یک سال‌ها در آن حوزه مطالعه کرده‌اند. شرف‌خان بدلیسی نیز در دیوان صفوی‌ها و در بستر منطقه‌ای تاریخ‌نگاری دوران خود، با اتکا به میراث‌های تاریخ‌نگاری سده‌های پیشین آموزش دیده بود. مستوره اردلان نیز از کتابخانه بزرگ خاندان اردلان بهره برده است. در مقابل، خاطره‌نویسی از نیازهای یک فرد و محیط او برای شنیدن آن خاطرات پدید می‌آید. برای مثال، فردی را در نظر بگیرید که زندگی دشواری را تجربه کرده و به هر دلیلی فکر می‌کند دیگران باید از آن مطلع شوند. در اینجا، خاطره‌نویس محور روایتی است که آن را بر اساس مشاهدات خود شکل می‌دهد. تاریخ‌نگار ملزم نیست که وقایع را دیده باشد؛ وگرنه دیگر کسی درباره‌ی دهه‌ها چه برسد به قرن‌های گذشته تاریخ نمی‌نوشت. این دیدگاه که «تاریخ‌نگار خوب کسی است که رویداد و دوران مورد نظرش را دیده باشد» اساساً نادرست است، اگرچه در تاریخ‌نگاری یک محل، ناحیه یا گروه مشخصی و در کمک به تشریح و درک آن، مشاهده می‌تواند مفید باشد. در عوض، جذابیت خاطره‌نویسی در حضور نویسنده در داستانی است که او تعریف می‌کند. تاریخ‌نگار نمی‌تواند از همه اسم ببرد، اما خاطره‌نویسی تلاشی است از سوی آن فرد برای گم نشدن در روایت‌های تاریخی و رساندن صدای خود و افراد اطرافش، مثلاً در خانواده یا محله، به گوش دیگران. ما انسان‌ها از همان دوران کودکی با شنیدن داستان بزرگ می‌شویم و به همین دلیل عطش خاصی برای داستان‌خوانی داریم. این همان سرشت انسانی است که مشوق رساندن حرفمان به دیگران و شنیدن داستان زندگی دیگران می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد که خاطره‌نویسی بیشتر به داستان نزدیک‌تر است تا تاریخی که پیش‌تر تعریف کردیم. خاطره‌نویسی، چه سیاسی باشد، چه اجتماعی یا غیره، اگر تلاش کند تاریخ را آن‌گونه که تعریف کردیم در روایت خود بگنجاند، الزاماً تاریخ مورد نظر خود را با دقت و بر مبنای معیارهای آن بازگو نمی‌کند. در عوض، از آنچه داستان می‌نامیم بسیار دور می‌شود و به خاطره‌نویسی خود آسیب می‌زند؛ به این معنا که از جذابیت آن و قدرت تأثیرگذاری بر زندگی و افکار خواننده می‌کاهد.

درست است که خاطره‌نویسی سیاسی مد نظر شما قصد ندارد داستانی تخیلی ارائه دهد. برای مثال، کسی که در دوره‌ای اتفاقاتی را مشاهده کرده که در جاهای دیگر نیز رخ داده است، باید بر تجربه‌ی خود متمرکز باشد، نه این‌که به توضیح اتفاقات دیگر در مکان‌های دیگر بپردازد و نتیجه‌گیری تاریخی ارائه دهد.

برای مثال، به تجربه‌ی یک فرد در دوران جنگ ایران و عراق و همچنین به یک اثر تاریخی که به توضیح علل آن جنگ می‌پردازد توجه کنید. درک تفاوت این دو نباید مشکل باشد. ما دوست داریم خاطره‌ی آن فرد را بخوانیم تا جنگ و پیامدهایش را برای او و احتمالاً خانواده، محله و شهرش از نگاه او ببینیم. واکنش ما به آن، انسانی خواهد بود. هدف خاطره‌نویسی باید همراه کردن من، خواننده، در سفری باشد که در قالب داستان روایت می‌شود.

فکر می‌کنم اینجا است که عدم توجه به تفاوت تاریخ و خاطره‌نویسی باعث مخدوش شدن مرز بین این دو می‌شود؛ امری که هم به خاطره و هم به تاریخ مورد نظر خاطره‌نویس آسیب می‌زند. این مسئله باعث مناقشات و جدلهای تند نیز می‌شود. کسی که خاطرات سیاسی خود را به قصد نوشتن و بیان تاریخ یک حزب و تضادهای آن با حزبی دیگر بازگو می‌کند، یا باید حدی معقول برای آن قائل باشد، یا جای دیگری برای تحلیل تاریخ حزب خود و دلایل تضادهای بین احزاب پیدا کند و به اصول تاریخ‌نگاری توجه کند. در بالا اشاره کردم که همه تاریخ‌نگار هستند، به معنای دارا بودن حافظه و خودآگاهی تاریخی. اما تعمیم دادن خاطره‌نویسی برای اثبات حقانیت حزب خود، به هر دو خاطره و تاریخ‌نگاری آسیب می‌زند. ما باید در بازگویی گذشته، از طریق هر ژانری، بحث‌های جاری درباره‌ی گذشته را به سطحی بالاتر، نه نازل‌تر، ارتقاء دهیم.

اما مایلم پاسخی را که به پرسش شما دادم، به‌عنوان گشودن پنجره‌ای برای بحث و تبادل نظر در نظر بگیریم. از نظر من، اگر با این تعاریف—به‌ویژه در مورد تاریخ‌نگاری نو که چند ژانری است—به مسئله نگاه کنیم، می‌توانیم به پاسخ‌های مناسبی برای پرسش شما دست یابیم.

با توجه به تعریفی که شما از تمایزهای میان تاریخ‌نگاری و خاطره‌نویسی ارائه دادید، به نظر می‌رسد تبیین نسبت و پیوند این دو نیز ضروری باشد. به عبارت دیگر، تاریخ‌نگاری و خاطره‌نویسی چه نوع رابطه‌ای با یکدیگر دارند و چگونه می‌توان تعامل یا تقابل میان آن‌ها را در فرآیند بازنمایی گذشته تحلیل کرد؟

اعتبار روایت و تجزیه و تحلیل یک اثر تاریخی در اصالت تز و بحث اصلی آن نهفته است، حتی اگر با نتیجه‌گیری یا برخی جنبه‌های آن موافق نباشیم. به عبارت دیگر، اثری است که تأثیرگذار است؛ زیرا به سبب روش‌ها، منابع و نگاه «علمی» به موضوع خود، تحسین‌برانگیز و ماندگار می‌شود. در رسیدن به این هدف، منابع اولیه و همچنین داده‌ها و درایت‌های به دست آمده از گذشته نقش حیاتی ایفا می‌کنند. خاطره می‌تواند دو کارکرد برای تاریخ‌نگار داشته باشد. نخستین کارکرد آن، ارائه‌ی تصویری از دوره‌ای مشخص با جنبه‌های گوناگون آن دوره است. خاطره به تاریخ‌نگار کمک می‌کند تا تصویری روشن‌تر و انسانی‌تر از گذشته به دست آورد. اگر خاطره را در چارچوب داستان و ادبیات قرار دهیم، دومین کارکرد آن، قابلیت خاطره در انتقال درایت‌هایی از گذشته به تاریخ‌نگار و شفاف‌تر کردن معنای ادعاها و دقت آکادمیک او است. برای مثال، تاریخ‌نگاری که تلاش دارد دوره‌ی مهمی از زندگی یک جامعه را به تصویر بکشد و نتیجه‌گیری خود را به روشنی به خواننده منتقل کند، با اشاره به نمونه‌هایی که از خاطره‌نویسی به امانت گرفته است، می‌تواند کار خود را آسان‌تر و تأثیرگذارتر کند. یک کتاب تاریخی، بدون بهره‌گیری از چنین ژانرهایی و بدون پیوند با ادبیات، ممکن است همچنان اثری درست و خوب باشد، اما متنی به غایت کسل‌کننده خواهد بود. چنین متنی از قدرت بارآوری خود و نیز از توانایی‌اش در تشویق دیگران به ادامه‌ی کار در آن حوزه می‌کاهد. بنابراین، خاطره‌نویسی منبعی مهم در کنار دیگر منابع برای تاریخ‌نگار است. همچنین،

ادبیات بدون تاریخ به عنوان یک رشته‌ی علمی (یا آن‌گونه که برخلاف آلمان، در بریتانیا آن را «دیسپلین» می‌نامند نه «علم») کارایی چندانی نخواهد داشت. اما اهمیت تاریخ‌نگاری برای کسی که می‌خواهد خاطره بنویسد چیست؟ همه‌ی ما دوست داریم خاطرات گذشته‌مان را بنویسیم، اما معمولاً این کار را بعد از چندین دهه انجام می‌دهیم. در طی این سال‌ها، درک ما از گذشته عمیق‌تر شده است و به واسطه‌ی پژوهش‌ها، مطالعات و نظریه‌هایی که در این مدت شکل گرفته‌اند، نگاهی تازه به گذشته پیدا کرده‌ایم. از تجربه‌های دیگران آموخته‌ایم و احتمالاً خاطرات زیادی خوانده‌ایم. اکنون در موقعیتی قرار داریم که می‌توانیم عملکرد خود را در گذشته با دیدی انتقادی‌تر و آگاهانه‌تر ارزیابی کنیم. کاری که نمی‌توانستیم الزاماً در زمان انجام آن عمل در گذشته انجام دهیم یا بدانیم که آینده‌ی آن عمل چه خواهد شد. خاطره‌نویسی از این موقعیتی که در آینده به دست آورده‌ایم، می‌تواند هم مفید باشد و هم مضر. به هر اندازه که خاطره‌نویس دارای درک تاریخی بیشتری باشد، به همان اندازه می‌تواند اثری دقیق‌تر و تأثیرگذارتر ارائه دهد؛ چراکه برای مواجهه با گذشته، مجهزتر است. اما درایتی که اکنون به دست آورده‌ایم می‌تواند روایت و داستان‌گویی ما را تحت تأثیر قرار دهد. خاطره‌نویس باید متوجه این امکان لغزش باشد. بنابراین، به گمانم بهترین رویکرد این است که خاطره‌نویس، با وجود آن‌که نمی‌تواند «موقعیت کنونی» خود را نادیده بگیرد، تلاش کند خاطرات را بدون تفسیر و ارزش‌گذاری بر عملکردهای گذشته‌اش بازگو کند. این خواننده است که باید تصمیم بگیرد چگونه به رویدادهای درون خاطره نگاه کند و آن‌ها را ارزش‌گذاری کند.

بنابراین، در پاسخ به پرسش شما، تنها زمانی می‌توانیم تعادل مناسبی میان تاریخ‌نویسی و خاطره‌نویسی برقرار کنیم که ویژگی‌ها و کارکردهای هر یک را به درستی شناخته و در تعامل با یکدیگر رعایت کرده باشیم.

همان‌طور که تاریخ‌نگاری مبتنی بر روش‌ها و رویکردهای متنوعی است، آیا می‌توان چنین تنوع و ساختاری را در حوزه خاطره‌نویسی نیز مشاهده کرد؟ به‌ویژه در زمینه خاطره‌نویسی سیاسی، آیا می‌توان از نوعی روش‌شناسی مشخص سخن گفت که نگارنده بر اساس آن به ثبت و تحلیل خاطرات خود پردازد؟

مطمئناً می‌توان به تنوع و ساختارهایی در این زمینه اندیشید، اما این مسئله نباید منجر به ساختن یک روش یا قالب ثابت و غیرقابل تغییر شود. نباید فراموش کنیم که انسان‌ها به دلایل شخصی و انسانی گوناگون تصمیم به نوشتن خاطره می‌گیرند، و این کار را نه برای منفعت تاریخ‌نگار، منتقد ادبی یا کسی که در برابر کارش دستمزد می‌گیرد، بلکه از روی نیاز درونی خود انجام می‌دهند.

شروع خاطره‌نویسی پایان دوره‌ی بارداری خاطرات یک دوره‌ی مشخص (معمولاً پایان‌یافته) و یک عمر زندگی است که در ذهن خاطره‌نویس شکل گرفته و می‌خواهد به دنیا بیاید. بنابراین باید به این تصمیم احترام گذاشت و خاطرات دیگران را به‌عنوان بخشی از زندگی خودمان و برای درک زندگی فردی دیگر، نه برای استفاده در پروژه‌ای مشخص که کار و زندگی ما را بهبود می‌بخشد، خواند. این موضوع شامل خاطره‌نویسی سیاسی نیز می‌شود، هرچند انگیزه‌ی سیاسی (ارتقاء آگاهی سیاسی و تاریخی جامعه) در چنین خاطره‌نویسی‌هایی بیشتر است. خواندن داستان و خاطره ما را انسان‌تر می‌کند و هرچه ما یاد می‌گیریم بر احساس‌های انسانی خود متکی می‌شویم، فرهنگ و فکر بهتری تولید می‌کنیم.

با وجود این، به‌ویژه با توجه به امکاناتی که امروز در جهان در اختیار داریم، نوعی آموزش پیش از خاطره‌نویسی از هر نوع می‌تواند مفید باشد. بسیاری از ما برای نوشتن خاطره به کمک نیاز داریم. من با کسانی مواجه شده‌ام که اشتیاق بسیار زیادی برای بازنوشتن زندگی خود دارند، اما یا از سطح تحصیلات خود مطمئن نیستند یا نمی‌توانند تصمیم بگیرند که خاطره را به کدام زبان - فارسی یا کردی - بنویسند.

اعتماد به نفس پایین و ترس از اشتباه یا انتقادهای مخرب و نه سازنده، از عوامل دیگری هستند که فرد را از نوشتن بازمی‌دارند. مسئله قابل درک دیگر، ترس از بازگویی تجربیات شخصی است که «اخلاقی» یا به اصطلاح جامعه‌پسند نیستند. پیشنهاد من این است که خاطره‌نویس به تجربه‌ی دیگران توجه کند و با مطالعه‌ی آثار دیگران، روش مناسب خود را بیابد. فرد لازم نیست همه چیز را بازگو کند تا «صداقت» خود را نشان دهد، بلکه می‌تواند راه‌های دیگری برای بازگویی لحظات حساس پیدا کند. از دوستان در عرصه ادبی شنیده‌ام که در جلسات خانگی نویسندگانی چون ابراهیم گلستان شرکت می‌کردند تا روش داستان‌نویسی را بیاموزند. اما نمی‌دانم آیا امکان آموزش روش خاطره‌نویسی وجود دارد یا خیر. اگر هم باشد، معمولاً در دسترس نیست، چون خاطره‌نویسی با داستان‌نویسی متفاوت است و عرصه‌ای نیست که ساختارهای آموزشی و مدرسان خاص خود را داشته باشد یا حداقل برای همه در دسترس باشد. اگر فردی بدون تحصیلات یا با تحصیلات بسیار کم بخواهد خاطره‌اش را بنویسد، تکلیف چیست؟

بنابراین، در حالی که نوعی آموزش یا آگاهی از چگونگی شکل‌دادن به خاطره مهم و مفید است، این نباید خلاقیت فرد را کاهش دهد، زیرا چنین چیزی مانع تنوع می‌شود و همیشه با یک نوع خاطره‌نویسی مواجه خواهیم بود. پس در اینجا خاطره‌نویس است که تصمیم می‌گیرد به چه شکلی خاطره‌ی خود را بنویسد. همچنان که علیرغم زندگی‌ها و تجربیات مشترک، هر کدام زندگی خاص خود را داشته‌ایم، خاطره‌ها نیز در نهایت با داشتن جنبه‌های مشترک با آثار دیگران، شکل و هویت خاص خود را می‌یابند.

در سال‌های اخیر، شاهد رشد چشمگیر خاطره‌نویسی از سوی فعالان سیاسی دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ کوردستان بوده‌ایم. به نظر شما، آیا این روند صرفاً از منظر کمی با دوره‌های پیشین تفاوت دارد، یا می‌توان ویژگی‌های متمایز کیفی، گفتمانی یا جامعه‌شناختی نیز برای آن برشمرد که این موج نو را از خاطره‌نویسی‌های

پیشین متمایز می‌سازد؟ یا به عبارتی دیگر، آیا می‌توان دوره‌بندی‌های خاصی برای ژانر خاطره‌نویسی سیاسی در کوردستان قائل شد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، این دوره‌ها بر چه اساسی قابل تفکیک‌اند (برای مثال، براساس تحولات سیاسی، نسل‌های خاطره‌نویس، یا سبک‌های نوشتاری)؟

سؤال بسیار جالب و مهمی است. اغراق نیست اگر بگوییم این می‌تواند موضوع یک تز دکتری باشد که امیدوارم کسی آن را پیگیری کند. در واقع، برای ارتقاء این بحث که در محافل مختلف و در سطح جامعه ما با گرمی ادامه دارد، به پژوهش نیازمندیم. سؤال شما چندین بخش مختلف را دربرمی‌گیرد که سعی می‌کنم در پاسخ خود همه آنها را پوشش دهم.

ما می‌توانیم سه دوره را در نظر بگیریم: (۱) بعد از جنگ جهانی اول تا کمی بعد از جنگ دوم، (۲) سال‌های بین دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۵۰، و (۳) دوره بعد از انقلاب ۱۳۵۷.

هر دوره‌ای خاطره‌نویسی خاص خود را می‌آفریند و به نظر می‌رسد که هر دوره سبک مخصوص به خود را دارد. زیرا هر دوره دارای تحولات سیاسی، اجتماعی (از جمله تغییرات در نظام جنسیتی)، فرهنگی و احتمالاً نظامی مختص به خود است. هر دوره دارای گفتمان‌ها و نوعی جامعه‌شناسی خاص خود است و زبان ویژه‌ای دارد. به همان اندازه مهم، هر دوره از نظر اپیستمولوژی یا معرفت‌شناسی متفاوت است؛ دوره‌های بعدی به سطح بالاتری از دانش و معرفت رسیده و از امکانات و فناوری بیشتری برخوردارند. این بدان معنا نیست که هر دوره «پیشرفته‌تر» یا «بهتر» از دوره قبلی است؛ خیر. تأکید من بر تفاوت دوره‌ها به دلیل مجموعه بسترهای تاریخی آنها و دستاوردهایشان در عرصه افکار، علم و فناوری است.

همیشه کسانی بوده‌اند که درباره دوره خود حرفی برای گفتن داشته‌اند. در قرن نوزدهم و قرن‌های پیشین، بیشتر با فرم شعر روبرو هستیم و شاعرانی مانند نالی برداشت‌های خود را از جامعه و تاریخ‌شان در قالب شعر بیان می‌کردند. اما در

قرن بیستم، به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول، نثر بیشتر رواج پیدا می‌کند و به خصوص تاریخ‌نویسی گسترش می‌یابد.

خاطرات چندجلدی کریم حسامی، دوره‌های مختلفی از زندگی را از زمان رضا شاه تا پس از جنگ جهانی دوم و انقلاب ایران به تصویر می‌کشد. کتاب بسیار ارزشمند محمد خضری و خاطره‌نویسی کم‌نظیر ملا خدر عمرزاده، زندگی اجتماعی و مبارزات سیاسی انقلابیون را در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ با زبانی شیوا و— به‌ویژه در مورد دومی— با جزئیات دقیق بیان می‌کنند. مقدمه کتاب تاریک و روون (تاریکی و روشنایی) اثر شاعر بزرگ، هیمن مکریانی، جنبه‌های مهمی از زندگی در دوران پیش و پس از جنگ جهانی دوم را، اگرچه بدون جزئیات کافی، با مهارتی ادبی خاص به تصویر می‌کشد.

ما در این خاطرات با جنبه‌هایی از استانداردهای زندگی آن دوره، محرومیت‌ها، وضعیت زنان، آموزش و بهداشت، جنگ و قحطی، فداکاری‌ها در زندگی، و تلاش افراد برای ارتقای سطح زندگی روبه‌رو می‌شویم. همچنین درمی‌یابیم که انسان‌های آن دوران چه داستان‌هایی، مانند شاهنامه‌ها، را می‌خوانده‌اند.

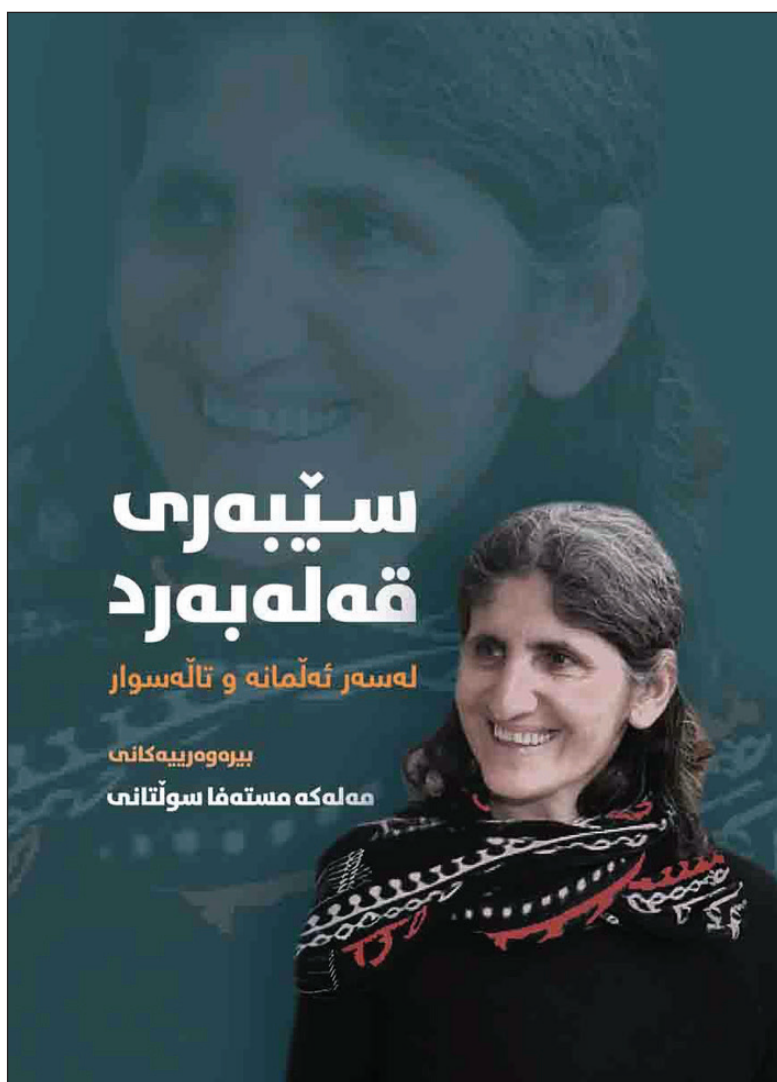
خاطرات راضیه ابراهیم‌زاده از آذربایجان، مربوط به دوران جنگ جهانی دوم، از نگاه زنی روایت می‌شود که در پی یافتن هویتی تازه در دنیایی نو است. این خاطرات، با روایت‌هایی تکان‌دهنده از زندگی شخصی او—از جمله مرگ فرزندان نوزادش در مسیر رسیدن به آن هدف—داستان ناخبران واقعی آن دوران است.

دوره‌ی پیش و پس از جنگ جهانی دوم، از نظر مواجهه با اندیشه‌های نو، شیوه‌ی زندگی متفاوت، و پیدایش ایدئولوژی‌های جدید، به‌نظر می‌رسد با دوران پیش از خود و حتی با زمانه‌ی ما تفاوتی بنیادین دارد. این دوره همچنان در حال شکل‌گیری و بازشناسی است. در مقابل، خاطره‌نویسی‌های سیاسی، بیشتر بازتاب‌دهنده‌ی دهه‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ و انقلاب ایران‌اند.

در ارتباط با کردستان، به‌جز نمونه‌های معدودی مانند ده‌چمه‌وه سابلّاغ («به

سابلاغ/مهاباد بازمی‌گردم» نوشته‌ی شیلان حسن‌پور و بخشی از شقایق‌ها بر سنگلاخ اثر گلی قبادی، بخش عمده‌ای از خاطرات موجود متعلق به مردانی است که در جنبش‌های سیاسی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ حضور داشته‌اند یا برای تحصیل راهی دانشگاه‌های شهرهای مرکزی ایران شده‌اند.

خاطره‌نویسی زنان توانسته است بخشی از مسائل اجتماعی زنان را برجسته کند و بازتاب‌دهنده‌ی شرایط دوران خود یا دغدغه‌هایی باشد که برای نویسنده اهمیت داشته‌اند. در این دوره، با نیروهای اجتماعی و سیاسی جدیدی روبه‌رو هستیم که همین امر می‌تواند یکی از تمایزهای اساسی با دوره‌ی پیش از انقلاب باشد.



برای مثال، در دوره‌ی پیش از جنگ جهانی دوم، با زنانی از طبقات اشراف روبه‌رو هستیم که در حال آغاز سوادآموزی محدود برای دختران و تشکیل انجمن‌های ویژه‌ی خود هستند. اما در دوره‌ی پیش از انقلاب، با آموزش نوین و ظهور نسلی از زنان تحصیل‌کرده مواجه‌ایم. این تغییر، تفاوتی کیفی ایجاد می‌کند که به شکل‌گیری گفتمان‌های تازه‌ای نیز می‌انجامد.

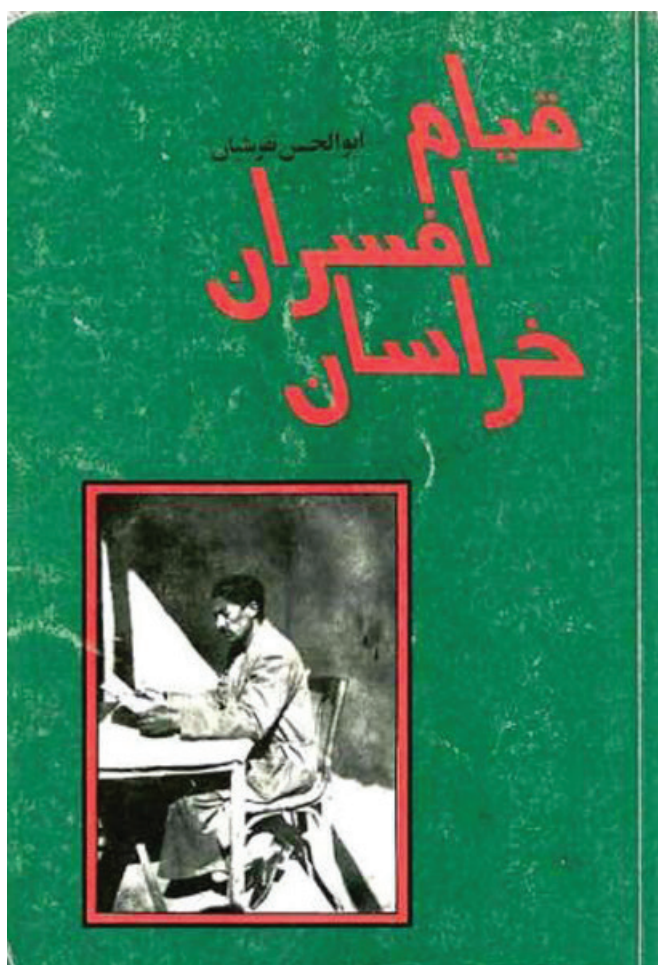
این ادعا با دگرگونی‌های گسترده‌ی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، فناوری (مانند گسترش رادیو و تلویزیون) و جنسیتی، که می‌توان آن‌ها را با نوعی انقلاب مقایسه کرد، هم‌خوانی دارد.

رویداد سال ۱۳۵۷، انقلابی سیاسی بود که مکمل دیگر دگرگونی‌های پیشین شد. وقتی به دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم نگاه می‌کنیم، شکل نوینی از زندگی، جامعه و دولت پدید آمده است. انقلاب در ادبیات این دوره، از پایان جنگ دوم تا انقلاب ۱۳۵۷، نیز شاخصی مهم در تمایز این دوران به‌شمار می‌رود.

رمان‌های انقلابی و قهرمانانه‌ای چون مادر اثر ماکسیم گورکی، پاشنه‌ی آهنین نوشته‌ی جک لندن، و چه باید کرد؟ اثر چرنیشفسکی، در بستر خفقان سیاسی دوره‌ی پهلوی، نقشی مهم در شکل‌دادن به افکار عمومی ایفا می‌کنند.

محمد پورهرمزان، متولد ۱۳۰۰ که در سال ۱۳۶۷ اعدام شد، بیش از صد اثر ادبی و کلاسیک مارکسیستی را به فارسی ترجمه کرد. با این حال، به‌نظر می‌رسد که این نسل، به اندازه‌ی فعالیت‌های ادبی و ترجمه‌ای خود، به خاطره‌نویسی توجهی نشان نداده است.

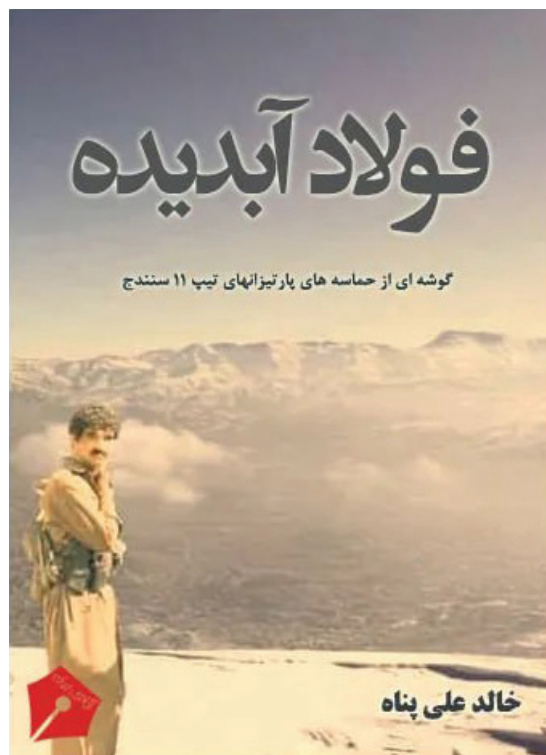
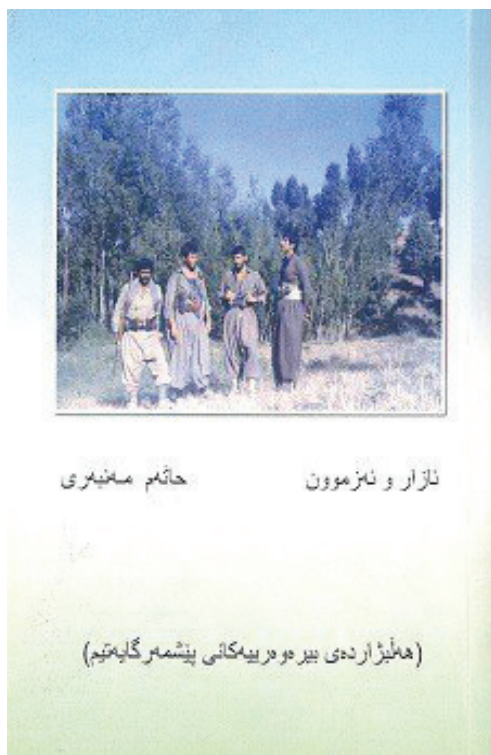
در پژوهشی که در این‌باره انجام داده‌ام و هنوز منتشر نشده است، دریافتم که آثاری مانند انگیزه، قیام افسران خراسان و میراث ما از جمله خاطراتی بودند که می‌توانستند برای آن نسل بسیار مفید و الهام‌بخش باشند؛ اما در جریان تحولات ادبی و به‌واسطه‌ی محدودیت‌های نظام سیاسی موجود، نادیده گرفته شدند.



این تغییرات، همراه با گرایش‌هایی نظیر علاقه‌مندی به ادبیات، تنها نشانه‌ی تحولی کمی در ادامه‌ی گذشته نبودند، بلکه از تغییرات کیفی گسترده‌ای در سطح اجتماعی و فکری خبر می‌دهند.

دوره‌ی سوم، دوره‌ی پس از انقلاب ۱۳۵۷ و سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ است که در کردستان، شاخص اصلی آن—علاوه بر جنگ ایران و عراق—پیشمرگایتی (مبارزه‌ی مسلحانه) و زندان‌های سیاسی همراه با اعدام‌های جمعی است.

توجه کنید که تا این دوره از وسایل ارتباط جمعی که امروز از آن برخورداریم خبری نیست. حتی رادیو و تلویزیون در اختیار دولت است. در رابطه با جنبش کردستان، با ظهور اینترنت در نیمه ۱۳۷۰ آنچه یک پژوهش‌گر «آستانه‌ی فراموشی» نامیده به وجود می‌آید. آستانه فراموشی لحظه‌ای است که در بین دو دوره تاریخی قرار



می‌گیرد که در آن دومی به دلایل مختلفی بر اولی غالب می‌شود و به آن فشار می‌آورد تا از حافظه اجتماعی پاک یا کمرنگ شود. نمونه‌های تاریخی زیاداند. ظهور دولت‌های نوین ترکیه و ایران آستانه فراموشی دوره‌های پیشین بودند که آموزش نوین آن دوره‌ها را کهنه و بدرنخور و تبیل و بدون خلاقیت توصیف می‌کردند. در کردستان، فقدان تکنولوژی ارتباطی در دوره اول مانع ثبت آرشیومانند رویدادها شد. این به مانع بزرگی در راه رسیدن آنچه در گذشته اتفاق افتاده بود به نسل جدید شد.

نسل پس از انقلاب نیز، در شرایطی که اینترنت هنوز وجود نداشت، نتوانست بایگانی یا آرشیوی از خود برجای بگذارد. در واقع، فرصت چنین کاری را هم نیافت. بخش مهمی از این نسل، به دلیل خشونت دولتی، از نظر فیزیکی نابود شد. دوره‌ی سوم، دوره‌ای دردناک است؛ نتیجه‌ی مستقیم دوره‌های پیشین، که در آن، جامعه در حال دفاع از دستاوردهایی بود که به تدریج از آن بازپس گرفته می‌شد. بنابراین، اگر بخواهیم دوره‌هایی را با ژانری خاص و مختص به خود تعریف کنیم،

باید تفاوت‌های میان آن دوره‌ها را به‌روشنی مشاهده کنیم. دو عامل بسیار مهم در این زمینه عبارت‌اند از: مجموعه بسترهای تاریخی و میزان دانش و امکانات موجود در هر دوره.

در ارتباط با دوره‌هایی که تاریخ کردستان و خاطره‌نویسی‌ها پشت سر گذاشته‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: دوره‌ی اول، دوره‌ی ظهور نوعی زندگی و خواسته‌های نوین است. دوره‌ی دوم، به شکل‌گیری ساختارهای جدید اشاره دارد و دوره‌ی سوم، با اعمال و اندیشه‌هایی متمایز می‌شود که نیروهای آن در دوره‌های پیشین شکل گرفته‌اند.

در پایان، به بخش اول پرسش شما درباره‌ی موج جدید خاطره‌نویسی در مورد سال‌های ۱۳۵۰ و پس از انقلاب می‌پردازم. می‌توان پاسخ‌های متعددی ارائه داد، اما قصد دارم به مسئله‌ای اشاره کنم که خود بسیار به آن اندیشیده‌ام و به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های مهم پشت این موج را توضیح می‌دهد. پیش‌تر اشاره کردم که ظهور اینترنت در سال‌های ۱۳۷۰، یک «آستانه‌ی فراموشی» در رابطه با گذشته به وجود آورد.

فرسودگی فیزیکی نسل پس از انقلاب، که پس از یک دهه تحرک و مشارکت در مبارزات سیاسی و مسلحانه و همچنین تحمل پیامدهای زندان و آغاز زندگی در تبعید در کشورهای غربی، حاصل شده بود، امکان خاطره‌نویسی در ابعادی گسترده‌تر را برای آن‌ها فراهم نمی‌کرد. خفقان سیاسی و فشارهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۱۳۷۰، همراه با فقدان ابزارهای ارتباط جمعی مؤثر، این وضعیت را نیز تشدید می‌کرد.

از نظر گفتمانی نیز، تا سال‌های حدود ۱۳۹۰ (۲۰۱۰ میلادی)، بینشی که به «کمونیسم کارگری» شناخته می‌شد، برای بخش مهمی از مبارزان دهه‌ی ۱۳۶۰ در کردستان، تاریخ آن دوران را زیر سؤال برده و در سایه‌ی ادعاهای ظاهراً جهان‌شمول‌تر گم شده بود. حتی شاعری که شعرهای بسیار زیبا و انقلابی برای کردستان سروده

بود و ما نوجوانان با یادگرفتن آن‌ها بلوغ خود را یافتیم، بعدها دیگر شعرهایش را دوست نداشت. اگر شیرکو بیکس زنده بود، می‌گفت آن شاعر دل شعرهای خود را شکست و خودش برای آن شعرهای اشک‌بار، شعری می‌سرود.

بنابراین، امروز که به آن دوران می‌نگریم، نمی‌توانیم انتظار خاطره‌نویسی گسترده‌ای در سال‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ و اوایل ۱۳۸۰ داشته باشیم. البته این ادعاهای من نسبی است و نه مطلق.

اما این وضعیت خوشبختانه تغییر کرد. از سال‌های حدود ۱۳۸۰ (۲۰۰۰ میلادی) به بعد، جنبش مدنی و سیاسی-ملی در کردستان، در بطن ظهور جنبش‌های مدنی در سراسر ایران، جهش نوینی یافت. مهاجرت‌های جهانی و ظهور فناوری‌های ارتباطی، همه را به هم وصل کرد.

من در یکی از خاطراتم نوشته‌ام که در سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰، ارتباط گرفتن بستگی به سطح امکانات داشت؛ مثلاً قلم و کاغذ برای نوشتن نامه‌ای که روزها طول می‌کشید تا به مقصد برسد. اما امروز، ارتباط برقرار کردن به میل افراد بستگی دارد، نه به سطح فناوری.

این تغییرات هم کیفی است و گفتمان‌ها و اعمال خود را می‌آفریند. مهم‌ترین عامل برای موج جدید، جنگ روژاوا بود. کسانی که در دوران انقلاب ایران و در مبارزه سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ همان افکار مترقی را که در روژاوا به‌خصوص در مورد زنان پیش برده بودند، یا در سخت‌ترین شرایط از آرمان‌ها و هویت‌گرایی و کردستان دفاع کرده بودند، یا سال‌ها داستان‌های حماسی از مقاومت را خلق کرده بودند، تکان مهمی خوردند.

طبیعی بود که جنگ کوبانی و زن‌های مسلح‌گرایی که در حال جنگ با مدافعان شر و تاریکی در تلویزیون‌ها ظاهر می‌شدند، برای افرادی که فکر می‌کردند در گذشته همان کارها را کرده‌اند، تکان مهمی همچون زلزله داشته باشد. قیام ژینا نقطه‌ی عطف مهم دیگری در خاطره‌نویسی شد.

در قیام‌ها و پیروزی‌ها معمولاً به گذشته نگاه می‌کنیم تا عوامل وقوع آن‌ها را درک کنیم. به نظر من، اگرچه تحولات روژاوا و ایده‌های زنان باکور (کوردستان ترکیه) تأثیرگذار بودند، اما شرایط مادی و تاریخ آن جامعه، اساسی‌ترین دلیل کیفیتی است که قیام ژینا به خود گرفت. وگرنه همان ایده‌های روژاو در کردستان عراق حداقل همان تأثیر را نداشته است.

بنابراین، مشوق موج جدید در خاطره‌نویسی سیاسی را اتمام شدن یک دوره و بازگویی آن برای درک امروز می‌دانم.

با توجه به نقش فزاینده خاطره‌نویسی در بازنمایی تجربیات فردی و جمعی، به نظر شما کارکردهای خاطره‌نویسی سیاسی در بستر فضای سیاسی کردستان چیست؟ همچنین، این نوع خاطره‌نگاری چگونه می‌تواند بر گسترش و تعمیق مطالعات کوردی تأثیرگذار باشد؟

همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره کردم، خاطره‌نویسی پیش از هر چیز، کارکردی انسانی دارد. اما از بُعد آکادمیک، خاطره‌نویسی – صرف‌نظر از نوع آن – منبعی ارزشمند و اولیه برای تمامی حوزه‌های پژوهشی به‌شمار می‌رود. هر یک از ما می‌توانیم حوزه‌ای مانند تاریخ، محیط زیست، جنسیت اجتماعی، سیاست، روابط بین‌الملل یا مردم‌شناسی را در نظر بگیریم.

اطلاعاتی که از گذشته از طریق خاطره‌نویسی به ما می‌رسد، می‌تواند بخش مهمی از منابع اولیه‌ی ما را تشکیل دهد. این امر حتی در حوزه‌هایی مانند علوم طبیعی نیز صادق است. ساختن و بازساختن نهادهایی مانند نظام بهداشت و همچنین انجام پژوهش‌هایی در جهت یافتن درمان بیماری‌ها، مبتنی بر آگاهی از اطلاعات و شیوه‌ی زندگی انسان‌ها در گذشته است. اهمیت منابعی چون خاطره را زمانی بهتر درک می‌کنیم که به این نکته توجه کنیم: هرچه بیشتر به گذشته‌های دورتر بازمی‌گردیم، منابع ما محدودتر می‌شوند. به همین دلیل، نگارش تاریخ دوره‌های

کهن دشوارتر است.

به عنوان مثالی دیگر، تصور کنید بخواهیم بدانیم ازدواج و طلاق در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی چگونه بوده است؟ بدون دسترسی به منابعی از آن دوران، پاسخ به چنین پرسشی بسیار دشوار خواهد بود.

ما امروز از طریق اینترنت طومار جمع می‌کنیم و شکایات خود را به گوش مسئولان می‌رسانیم. اما در گذشته، مردم چگونه شکایات خود را به حاکمان منتقل می‌کردند؟ برای نمونه، این بیت از نظامی گنجوی در قرن دوازدهم میلادی: «پیرزنی را ستمی در گرفت / رفت و دامن سنجر بگرفت» به‌روشنی به ما اطلاعاتی درباره‌ی رابطه‌ی میان مردم و حاکمان در آن دوران می‌دهد.

نمونه‌ای دیگر، سفرنامه‌ی ابن جبیر است که ما را به مصر سال ۱۱۸۳ میلادی می‌برد. او در نوشته‌هایش به مواردی اشاره می‌کند که می‌توان آن‌ها را نخستین نشانه‌های خدمات اجتماعی به شمار آورد؛ مثلاً می‌نویسد به هر مسافر تازه‌وارد، هر روز یک قرص نان به‌عنوان جیره داده می‌شد. یا در توصیف جنگ‌های صلیبی، می‌گوید: «در حالی که ارتش‌ها با یکدیگر در جنگ بودند، مردم عادی در صلح و آرامش در کنار هم زندگی می‌کردند.»

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که منابعی همچون شعر، سفرنامه و خاطره، فراتر از اطلاعات صرف تاریخی، تصویری زنده از زندگی اجتماعی و سیاسی دوران گذشته در اختیار ما می‌گذارند.

با این حال، برای به تصویر کشیدن دقیق‌تر آن دوران، هنوز به اطلاعات بیشتری نیاز داریم. بسیاری از نوشته‌ها و ادعاهایی که درباره‌ی مآدها، هخامنشی‌ها، ساسانیان و دیگر دوره‌های باستانی مطرح می‌شود، بیشتر بر پایه‌ی تصورات و باورهای معاصر انسان‌ها استوار است و در بهترین حالت، دقت تاریخی چندانی ندارند. چنین متونی اغلب نه با هدف ارتقاء درک ما از گذشته یا استخراج درایتی از آن، بلکه در جهت منافع گروهی یا ایدئولوژیک خاص نوشته یا بازگو شده‌اند.

ما امروز در عصری زندگی می‌کنیم که از نظر فناوری و امکانات ارتباطی، قابل مقایسه با هیچ‌یک از دوره‌های پیشین نیست. با این حال، شناخت دقیق و انتقادی از دوره‌های پیش از ما امری ضروری است. هنوز نسل‌هایی از ادوار پس از جنگ جهانی دوم و انقلاب ایران در قید حیات هستند. حضور این افراد، گنجینه‌ای زنده از تجربه و خاطره است که می‌تواند نقش مهمی در شکل‌دادن به درک ما از گذشته ایفا کند.

مطالعات گُردی در ایران باید از خاطره‌نویسی استقبال کند — گرچه تا حدی این کار را آغاز کرده است. بازتاب خاطرات چاپ‌شده یا منتشرشده در رسانه‌ها را می‌توان در مقالات و کتاب‌های پژوهشی منتشرشده طی ده سال اخیر مشاهده کرد. این روند حتی در مقالاتی که در فصلنامه‌های آکادمیک داخل ایران در زمینه‌هایی مانند جامعه‌ی مدنی و مسئله‌ی زنان به چاپ رسیده‌اند، قابل‌ردیابی است. خاطرات و مصاحبه‌ها توانسته‌اند پژوهش‌ها را پربارتر و انسانی‌تر کنند. این مسیر باید ادامه یابد، اما ضروری است که با نگاهی انتقادی به خاطرات نگریسته شود. برای ارزیابی اعتبار ادعاها یا رویدادهایی که در خاطرات آمده‌اند، باید آن‌ها را با دیگر منابع هم‌دوره مقایسه و تحلیل کرد.

یکی از چالش‌های جدی در این زمینه، فضای بسته و سرکوبگر سیاسی در کردستان است که مانع بزرگی بر سر راه پژوهش محسوب می‌شود؛ چرا که دسترسی به منابع، آرشیوها و امکانات را به شدت محدود می‌کند. با این حال، خاطره‌نویسی در بُعد خاص خود می‌تواند این وضعیت را به چالش بکشد و امکان‌هایی تازه برای روایت تاریخ، تجربه‌ی زیسته و تحلیل اجتماعی فراهم سازد.

تأکید بر تطبیق تاریخ شفاهی — چه در قالب خاطره و چه مصاحبه — با سایر منابع تاریخی، امری ضروری است. هم حافظه‌ی فردی و هم حافظه‌ی جمعی، با لغزش‌هایی همراه‌اند. انسان ممکن است دوره‌ای را بهتر از دوره‌ای دیگر به یاد آورد، یا ترتیب زمانی رویدادها در ذهنش، به‌ویژه با گذشت زمان، دچار ابهام

و آشفتگی شود. همان‌طور که پژوهشگر با تردید و احتیاط به یک سند مکتوب می‌نگرد، باید همین نگاه نقادانه را نسبت به تاریخ شفاهی نیز حفظ کند. در برخی مقالات، دیده می‌شود که نویسنده، صرفاً یک ادعا یا گفته‌ی مصاحبه‌شونده یا راوی خاطره را به‌عنوان سند اثبات ادعای خود ارائه کرده است. اما باید توجه داشت که هر سندی از گذشته، بازتاب ایدئولوژی‌ها، فضای فکری و ساختار قدرت زمانه‌ی خود است. به همان ترتیب، خاطره‌نگار نیز با نگاهی از زمان حال به گذشته می‌نگرد و برداشت او ناگزیر تحت تأثیر شرایط معاصر خود قرار دارد. از این‌رو، استفاده از تاریخ شفاهی نه تنها باید با دقت و آگاهی صورت گیرد، بلکه باید با منابع دیگر هم‌دوره مقایسه و بررسی شود تا تصویر دقیق‌تر و چندجانبه‌تری از گذشته به‌دست آید.

در پایان باید بر نکته‌ای به همان اندازه مهم تأکید کرد: خاطره‌نویسی توانایی آن را دارد که گفتمان‌ها و تلاش‌هایی را که در جهت کم‌رنگ جلوه‌دادن یا بی‌ارزش‌کردن یک دوره یا نسل خاص صورت گرفته‌اند، به چالش بکشد. برای نمونه، دهه‌ی ۱۳۶۰ شمسی (دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی) تا سال‌های اخیر، عمدتاً زیر آوار تحلیل‌های یک‌سویه از کردستان قرار داشت. روایت مسلط چنین القا می‌کرد که جنبش سیاسی و ملی‌گردد — از جمله مبارزه‌ی مسلحانه — پس از انقلاب، در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) به پایان رسیده است.

با نگاهی به آثار منتشرشده در آن دوران، می‌بینیم که تلاش جدی و همه‌جانبه‌ای از سوی بسیاری از استادان و پژوهشگران مطالعات‌گردد برای بازنویسی و بازاندیشی در مورد این دوره انجام نگرفته است. در چنین شرایطی، خاطره‌نویسی می‌تواند به‌مثابه ابزاری برای احیای صداها‌ی خاموش‌شده، روایت‌های حاشیه‌نشین و بازیابی تجربه‌های زیسته‌ای باشد که در تاریخ رسمی جایی نیافته‌اند.

حتی تحلیل‌هایی که درباره‌ی حضور زنان در سازمان کومله و جنبشی که آن سازمان رهبری می‌کرد صورت گرفته‌اند، اغلب آن نقش‌ها را به سطح تجربه‌ی اردوگاه‌ها

تقلیل داده‌اند. نسل‌های پیشین هنوز هم، از سوی برخی افراد در فضای مجازی، مورد تحقیر قرار می‌گیرند — غافل از اینکه نسل بعد از ایشان نیز، روزی از راه خواهد رسید. به‌جای این برخوردهای تقلیل‌گرایانه، ضروری است که زندگی و مبارزه‌ی آن نسل‌ها را به رسمیت بشناسیم، سپس با دیدی سازنده به نقد تجربه‌ها و خاطرات‌شان پردازیم.

خوشبختانه، به لطف خاطره‌نویسی و همت پژوهشگران این وضعیت تغییر کرده است. وقایع رۆژاوا و قیام ژینا حتی موجب چرخش مهمی از گفتمان نفی‌گرایانه در مورد سال‌های دهه ۱۳۶۰ که در بالا به آن اشاره کردم شده و به سوی توجه بیشتر برای درک آن دوره رفته است به نوعی که برخی از طریق خاطرات سیاسی می‌خواهند آن دوره را تصاحب کند. در هر حال در این مورد هم لبخند به شعرهای چشم به گریان بازگشته است.

با توجه به اینکه شما هم در زمینه خاطره‌نویسی تجربه دارید و هم به‌صورت آکادمیک فعالیت‌های پژوهشی گسترده‌ای در حوزه تاریخ کوردستان انجام داده‌اید، ارزیابی‌تان از متونی که در سال‌های اخیر در حوزه خاطره‌نویسی در کوردستان منتشر شده‌اند، چیست؟ نقاط قوت، ضعف و ویژگی‌های بارز این متون از نظر شما کدام‌اند؟

خاطره‌های سال‌های اخیر بیشتر مربوط به دوران پس از سال‌های ۱۳۴۰ تا پایان دهه‌ی ۱۳۶۰ بوده‌اند. من به همه‌ی آن‌ها احترام می‌گذارم و در وهله‌ی اول برای درک زندگی گذشته‌ی خاطره‌نویسان، این خاطرات را مطالعه کرده‌ام. قبل از آنکه به خاطره‌نویسی در مورد کوردستان اشاره کنم، نمونه‌های دیگری را می‌آورم که برای خودم جالب بوده‌اند. خاطره‌ی «دوران سپری‌شده» درباره‌ی زندگی پسری است که پس از جنگ جهانی اول همراه خانواده‌اش به قفقاز می‌رود، در آنجا بزرگ می‌شود، تحصیل می‌کند و ازدواج می‌کند.

اما در دوران استالین، همراه خانواده به سیبری تبعید می‌شود، جایی که فرزندشان به دلیل سوءتغذیه جان خود را از دست می‌دهد. پس از جنگ جهانی دوم، او با دست خالی به ایران بازمی‌گردد و وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شود. برای خواننده، تصور چنین زندگی دشواری بسیار سخت است.

«خاطرات یک زن توده‌ای» روایت زندگی راضیه ابراهیم‌زاده است که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، دو پسر نوزاد خود، دمیر و ویکتور، را به دلیل فقر و سوءتغذیه در شرایط مبارزه‌ی سیاسی از دست می‌دهد، اما همچنان به انقلاب و طبقه‌ی کارگر باور دارد. ما به عنوان انسان باید با آن درد همراه شویم، نه اینکه از شأن انسانی خاطره‌نویس بکاهیم.

به عنوان پژوهشگر، نباید حزب و باورهای آن را مورد حمله قرار داد. آن‌گونه که شایسته‌ی علم است، باید به مجموعه بسترها، نظام سیاسی، ریشه‌های باورها



و دلایل وجود چنین حزبی، مبارزات و رفتارهای انسان‌ها در آن دوره نگاه کرد. داستان راضیه و اشرف دهقانی در زندان شاه را می‌توان با داستان زندان زنان و سرنوشت زنان در دهه‌ی ۱۳۶۰ مقایسه کرد تا به ریشه‌های سیستم زندان در ایران نوین پی برد. کتاب گلزار شقایق‌ها با تنظیم و جمع‌آوری گلی قبادی دربرگیرنده‌ی



مجموعه خاطرات زنان زیادی از کردستان است. رخشنده که از بچه‌هایش جدا می‌شود و همراه پسر دیگرش پیشمرگ می‌شوند و او را از دست می‌دهد. ما معمولاً شنیده‌ایم که این مرد است که زن و بچه‌هایش را برای مبارزه ترک کرده است. آماجی مادر ده فرزند بود، آنها را تنها بزرگ نکرد بلکه در مبارزه همراه آنها شد. گلباخ و دخترانی مثل او که در سن بسیار کم زندان و شکنجه پاسداران را

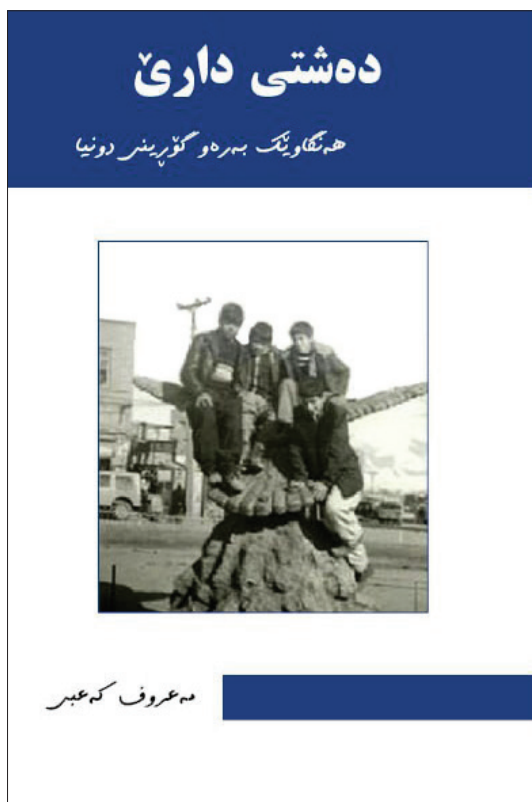
تجربه کردند. جمع‌آوری و چاپ این نوع خاطرات بسیار ارزشمند است. در آثار دیگری در باره‌ی زبیده و توفیق و پنج بچه‌ی آنها یا در باره‌ی پرویز و منیره و زندگی مشترکی که نتوانستند داشته باشند و فدای مبارزه کردند، می‌خوانیم. تصور و درک دشواری‌هایی که این انسان‌ها کشیده‌اند و فداکاریهای آن بسیار سخت است. خاطرات ناهید وفایی و آمین کاکه‌باوا (و تعدادی دیگر که الان حضور ذهن ندارم) لحظات بی‌نظیری از زندگی را توصیف می‌کنند. اما ارزیابی من از خاطره‌های اخیر که چاپ شده‌اند چیست؟ من به آن‌ها با همان نگاهی که پیش‌تر اشاره کردم می‌نگرم و خود را مجاز نمی‌دانم که درباره‌ی نقاط ضعف و قوت‌شان داوری کنم. به نظر می‌رسد که نباید خاطرات را صرفاً از این منظر بررسی کرد. هر خاطره زندگی خاص خود را دارد و خاطره‌نویس پس از چندین سال به تدریج تأثیر کار خود را مشاهده خواهد کرد.

اما می‌توان به دو نکته اشاره کرد. اولاً، به نظر می‌رسد تعداد خاطره‌نویسی‌های سیاسی و در میان آن‌ها خاطرات اعضای احزاب کردستان و پیشمرگه‌های سال‌های ۱۳۶۰ بیش از سایر خاطره‌ها بوده است، اگرچه برخی از آن‌ها دارای جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز هستند. خاطره‌نویسی درباره‌ی زندان، وضعیت اجتماعی مردم، زندگی کودکان و تأثیر تحولات بر آن‌ها کمتر دیده می‌شود. در بسیاری از این خاطرات، مخدوش کردن تاریخ و خاطره یا داستان به چشم می‌خورد.

دوماً، جنبه‌هایی وجود دارد که از ارزش داستانی خاطره می‌کاهد و به همین دلیل بر تأثیرگذاری و کشش آن برای خواننده تأثیر منفی می‌گذارد. برای مثال، در خاطره‌ی زنی که در روستایی در کردستان زندگی کرده و سپس وارد مبارزه‌ی سیاسی می‌شود، اشاره‌ای بسیار کم به وضعیت زنان در آن روستا یا خانواده‌ی خودش شده است. اما خاطره‌نویس به طور مداوم نوع افکار سیاسی و ایدئولوژی خود را به خواننده یادآوری می‌کند؛ یعنی متن بیشتر به سمت مقاله‌نویسی گرایش پیدا می‌کند. این افکار می‌توانستند از طریق بازگویی کارهایی که در زندگی انجام شده،

به خواننده منتقل شوند.

یا خاطراتی که شروع بسیار جذابی دارند و از خانواده و مادر شروع می‌کنند و وضعیت دوران خود را برای ما ترسیم می‌کنند، اما کم‌کم به سمت تصفیه حساب با گذشته می‌روند یا به تشریح وقایع سیاسی، آن‌هم در بُعدی که الزاماً خودشان ندیده‌اند، می‌پردازند و به نوعی به پلمیک می‌انجامد؛ در این فرآیند، سرنوشت مادر یا افراد دیگر گم می‌شود و داستان ناتمام می‌ماند. خاطره‌نویس می‌توانست همین فعالیت سیاسی را نیز به عنوان تجربه‌ی خود در بطن داستان بازگو کند. جنبه‌ای دیگر که می‌تواند برای خاطره‌نویس مفید باشد، بسط دادن داستان است. چند تن از دوستان داستان‌نویس من از شیراز، همدان و اصفهان این نکته را در یک مهمانی و جلسه نقد کتاب به من گوشزد کردند، پس از آنکه خاطرات خودم را به فارسی ترجمه کرده و در اختیارشان گذاشتم. یکی از آن‌ها گفت که حداقل باید هفتاد صفحه به این داستان اضافه شود.



وقتی نام فردی را در اطرافمان یا در خانواده می‌بریم، باید سرنوشت او برای خواننده روشن باشد، کاری که من انجام نداده بودم. همچنین مسائلی که خاطره‌نویس احتمالاً کم‌اهمیت می‌داند، ممکن است برای خواننده بسیار جالب و شنیدنی باشد؛ و من در این مورد هم کوتاهی کرده بودم. یعنی اشاره به رویدادی باید تا حد لازم گسترش یابد.

ملا خدر عمرزاده کار خود را بسط داده است، اما همن شاعر بسط سرگذشتش را به زمانی دیگر موکول کرده است؛ اما به خاطر شرایط تبعید و زندگی سخت نتوانست به قولش عمل کند.

در پایان، به ویژگی‌های خاطره‌نویسی‌های سیاسی اشاره‌ای می‌کنم که می‌تواند در مورد خاطراتی که اخیراً منتشر شده‌اند نیز صادق باشد. خاطره‌نویسی را می‌توان حداقل به سه دسته تقسیم کرد که هر دسته تأثیرات متفاوتی دارند.

دسته اول، خاطره‌نویسی به شکل تاریخ اعترافی است. کسانی که مدت زیادی از عمر خود را در یک سازمان سیاسی سپری کرده‌اند و در آن مدت به خطر افتاده و از زندگی خود گذشته‌اند، ممکن است به دلایلی برای افشاگری یا بیان پشیمانی از آن گذشته، خاطرات خود را بنویسند. در اینجا قضاوت اخلاقی مجاز نیست، اما تأثیر اجتماعی این نوع خاطره‌نویسی به عنوان داستان زندگی یک فرد بسیار کم است، اگرچه می‌تواند منبعی برای پژوهش‌های نقادانه باشد.

دسته دوم، اگرچه حاوی داستان زندگی فرد و جامعه‌اش است، اما در نهایت به شکل روایتی برای اثبات حقانیت سیاسی فرد، جریان یا باوری که او بدان منتسب بوده، درآمده است. به نظر می‌رسد آن‌هایی که مایل به خواندن یا اتمام چنین آثاری هستند، بیشتر فعالان سیاسی و پژوهشگران باشند تا جامعه به طور کلی‌تر که می‌خواهد الزاماً بدون هدف خاصی داستان بخواند یا از زندگی پیشینیان چیزی بیاموزد. این نوع خاطره‌نویسی نیز قابل توجه است.

دسته سوم، نوشتن خاطره‌ی فرد از گذشته‌ی خودش است. تعداد مردان و زنانی

که دوران کودکی، دوره‌ی انقلاب ۵۷ و مبارزه‌ی پیشمرگایتی خود را در سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ نوشته‌اند، قابل توجه و رو به افزایش است. این نوع خاطره‌نویسی ظرفیت بیشتری برای جلب توجه افراد در سطوح گسترده‌تر و در جامعه دارد. هر چقدر این دسته به روش‌هایی که جنبه‌ی داستانی آن را تقویت کرده‌اند پایبند باشد و از تاریخ‌نگاری طولانی و خشک پرهیز کند، به همان اندازه بهتر با جامعه‌ی خود ارتباط برقرار کرده و اثری ماندگارتر خلق خواهد کرد. اگر بخشی از این داستان‌ها بار تحلیلی نیز داشته باشند، آن جنبه‌ها حداقل بیشتر مورد توجه گروه‌های خاصی قرار می‌گیرند که به آن مسائل علاقه‌مندند.

در پایان باید گفت که در نهایت، خود خاطره‌گو است که تصمیم می‌گیرد چگونه خاطره‌اش را بنویسد؛ زیرا اثری که تولید می‌کند همیشه همراه او خواهد بود. خاطره‌نویسی و خاطره‌گویی تنها برای رفع ضرورت‌ها و سیرکردن نیازهای یک سیستم و نگاه به جهان نیست، بلکه بخشی از زندگی ماست. با تجربه‌ای که دارم، خاطره‌نویسی فرایندی بسیار لذت‌بخش و آموزنده است. این فرصتی برای خوانندگان فراهم می‌کند تا مشقات گذشتگان و شرایط زندگی‌شان را به رسمیت بشناسند، حتی اگر نخواهند مانند آن‌ها باشند. خاطره‌نویسی نسل‌ها را به هم پیوند می‌دهد و خاطره‌نویس را امیدوار و به زندگی دلخوش‌تر می‌کند.

